



Critical Analysis of Materialistic Theology's Arguments on the Corporeal Resurrection Based on the Views of William Hasker and Charles Taliaferro

Hamid Khosravani^{1*}

1. PhD in Theology-Islamic Theology, Shahid Motahari University.

DOI: 10.22034/nrr.2024.62843.1355

URI: https://nrr.tabrizu.ac.ir/article_18911.html

Corresponding Author:
Hamid Khosravani

Email:
khosravani.h7@gmail.com

Received: 2024/08/06

Detected: 2024/11/24

Accepted: 2024/12/08

Available: 2024/12/19

Open Access 

Keywords:
Materialistic Resurrection,
Recreation, Constitution,
Personality, Corporeal
Body, Physicalism, Identity

ABSTRACT

This paper employs a descriptive-analytical approach to critically assess the arguments put forth by William Hasker and Charles Taliaferro on behalf of materialistic theologians in favor of the identity of the resurrected body with the material (Worldly) human body. The aim of this paper is twofold: firstly, to evaluate the strength of five arguments presented by contemporary philosophers of religion—Hick, Baker, Corcoran, van Inwagen, and Zimmerman—in support of the corporeal nature of resurrection; and secondly, to provide an accurate depiction of their claims in order to assess their logical coherence. Ultimately, the findings reveal that John Hick's claim does not preserve the necessity of personal identity of bodies. Baker confuses psychological judgments with metaphysical judgments. Corcoran assumes one of the Christian beliefs, namely the unilateral compulsory divine covenant, as well as the absolute power of God. Van Inwagen and Zimmerman, in two somewhat commonsensical arguments, reduce humans to atomic fragments, either by advocating the replacement of the body or the division of the body during resurrection, implying that humans are nothing more than primary components such as the brain or mere budding of the body. The question of which of these fragmented material selves constitutes the human and which is addressed on the day of resurrection remains shrouded in ambiguity. Although it ultimately becomes evident that these philosophers are incapable of logically resolving the temporal and spatial gap between the original and the resurrected body, and of explaining how personal identity is maintained, it is not shown that corporeal resurrection, with the preservation of personal identity, is impossible.



فصلنامه دین پژوهی و کارآمدی



تحلیل انتقادی دلایل الهیات ماتریالیستی بر مادی‌انگاری بدن رستاخیزی

بر پایه آراء ویلیام هاسکر و چارلز تالیافرو

حمید خسروانی^{۱*}

۱. دانش‌آموخته دکتری رشته کلام-گرایش کلام اسلامی، دانشگاه شهید مطهری و مدرس مدعو دانشگاه لرستان.

DOI: 10.22034/nrr.2024.62843.1355

URI: https://nrr.tabrizu.ac.ir/article_18911.html

چکیده

این مقاله با رویکرد توصیفی - تحلیلی به سنجش انتقادی دلایلی می‌پردازد که ویلیام هاسکر و چارلز تالیافرو از جانب الهیدانان مادی‌انگار به نفع این‌همانی بدن رستاخیزی با بدن مادی انسان اقامه می‌کنند. هدف این مقاله از سویی ارزیابی میزان قوت پنج دلیلی است که به ترتیب توسط هیک، راجربیکر، کرکران، ون ایواگن و زیمرمن به عنوان فیلسوفان برجسته فلسفه دین معاصر در حوزه معاد، به نفع جسمانی بودن رستاخیز مطرح می‌گردد؛ و از سوی دیگر ارائه تصویر درستی از مدعیات آنها است تا که میزان قوام منطقی آنها سنجیده شود. در نهایت به عنوان نتایج بحث آشکار می‌شود که مدعای جان هیک ضرورت هویت شخصی ابدان را حفظ نمی‌کند. راجر بیکر بین احکام روانشناختی و احکام متافیزیکی خلط می‌کند. کرکران یکی از عقاید و مفروضات مسیحیت یعنی قرارداد الهی یک طرفه اجباری و همچنین قدرت مطلقه بودن خداوند را فرض می‌گیرد. ون ایواگن و زیمرمن در دو استدلال عامیانه، اولی با قائل شدن به تعویض بدن و دومی با قائل شدن به تقسیم بدن در روز رستاخیز، انسان را که چیزی جز اجزای اصلی یعنی مغز و یا چیزی جز جوانه زدن بدن نیست به تکه‌پاره‌های اتمی تبدیل می‌کنند؛ اینکه کدام یک از این وجودهای منفصل پاره پاره مادی، انسان است و کدام یک قرار است خطاب روز رستاخیز قرار بگیرد در حاله‌ای از ابهام قرار دارد. هرچند نهایتاً هویدا می‌گردد که فیلسوفان مذکور در مقابل حل منطقی شکاف زمانی و مکانی که بین بدن نخستین و بدن اخروی پدید می‌آید و همچنین، تبیین چگونگی حفظ هویت شخصی، عاجزند، اما ثابت نمی‌گردد که رستاخیز جسمانی با حفظ هویت شخصی، ممنوع است.

نویسنده مسئول:

حمید خسروانی

ایمیل:

khosravani.h7@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۵/۱۶

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۹/۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۱۸

تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۹/۲۹



دسترسی آزاد

کلیدواژه‌ها:

رستاخیز مادی‌انگارانه، بازآفرینی، تقوم، شخصیت، بدن جسمانی، جسم انگاری، هویت

برخی از الهیدانان مسیحی خصوصا فیلسوفان تحلیلی همچون پیترو و اینواگن^۱، ترنتون مریکس^۲، لینارادر بیکر^۳، جان هیک^۴، زیمرمن^۵ و کوین گُرکُران^۶ ضمن قبول اصول کلی دین مسیحیت اما به هستی و مباحثی همچون زندگی پس از مرگ، روز رستاخیز، چیستی روح، وجود یا عدم وجود آن و مباحثی از این دست، نگاه مادی‌انگارانه دارند؛ آنها همچنین قائل هستند که انسان در روز قیامت به صورت همان جسم سابق ظهور می‌کند (van Inwagen, 1998. p. 45_53; Merricks, 2009. P. 1_26)؛ به این معنی که جوهر و اساس بنیادین هستی، ماده و جهان کوانتومی است؛ و پدیده‌هایی که گاه، آنها را مجرد و روحانی می‌خوانیم ظهوریافته از ذرات زیراتمی هستند. حتی پاپ ژان پل دوم فقید در یکی از سخنرانی‌های خود در مورد اهمیت ماده و جسم بیان می‌کند که «بدن به تنهایی، قادر است که امر روحانی و الهی را قابل مشاهده کند» و کریستوفر وست^۷ در بررسی سخنان وی بیان می‌کند که «الهیات جسم (یا بدن) (ارائه شده توسط ژان پل دوم در طی چندین سخنرانی)، یک فراخوان واضح برای کلیسا است که «روحانی‌تر» نشود، بلکه جسمانی‌تر (تجسم یافته تر) گردد...» (West, 2004. p. 5). شاید این نگرش از خصیصه دین مسیحیت اخذ شده است که چون خداوند در زمین به شکل عیسی تجسم یافت و زمانی در روز رستاخیز نیز مسیح دوباره تجسم می‌یابد بنابراین رستاخیز همه انسان‌ها نیز باید جسم‌انگارانه باشد.^۸

ویلیام هاسکر و چارلز تالیافرو^۹، استادان برجسته فلسفه دین معاصر، دربخشی از مقاله زندگی پس از مرگ چاپ شده در دانشنامه استنفورد دلایلی از جانب الهیدانان مادی‌انگار فلسفه دین معاصر به نفع رستاخیز جسمانی و فیزیکی و اینهمانی آن، ارائه داده‌اند؛ در این پژوهش تلاش می‌گردد که ابتدا از دلایل مادی‌گرایان صورت بندی

-
- 1 . Peter van Inwagen
 - 2 . Trenton Merricks
 - 3 . Baker, Lynne Rudder
 - 4 . John Hick
 - 5 . Zimmerman, Dean A
 - 6 . Corcoran, Kevin
 - 7 . Christopher West

۸. در برخی از جریان‌های کلامی در تاریخ تفکر اسلامی نیز این رویکرد جسم‌انگارانه انسان در روز رستاخیز وجود دارد که حقیقت انسان و همچنین معاد او در روز قیامت را مادی و فیزیکی می‌پندارند. کسانی همچون مجلسی (مجلسی، بی تا، ۳۷۸-۳۷۹)، صاحبان مکتب تفکیک، مثل قزوینی (قزوینی، ۱۳۸۷، ۵۹۰-۵۹۴)، ابن میثم بحرانی (بحرانی، ۱۴۰۶ق، ۱۴۹)، جرجانی (جرجانی، ۱۳۲۵، ۲۳۶)، بغدادی (بغدادی، ۱۴۰۱، ۲۳۶)، شیخ طوسی (شیخ طوسی، بی تا، ج ۷، ۳۵۳)، تفتازانی (تفتازانی، ۱۴۰۹ق، ج ۵، ۸۵)، و معاصرینی مثل مهدی بازرگان (بازرگان، ۱۳۹۱، ج ۱، ۱۱۶) قائل به مادی بودن نفس انسان هستند و به اخذ ظواهر آیات جسمانی بودن روز رستاخیز پرداخته‌اند؛ برخی معتقدند که این گرایش‌ها به دلیل نفوذ نظریات رواقیان و یونانیان مثل اتم و جز لایتجزی در جهان اسلام است (راوی، ۱۴۰۰ق، ۳۵۶؛ بدوی، ۱۹۸۳، ج ۱، ۱۸۴-۱۸۵)؛ و برخی نیز می‌پندارند که خود نگرش قرآن و روایات مجوز این عقیده را می‌دهد؛ برای فراتر از این عقیده رفتن نیاز به دلیل موجه و یا قراین لغوی است (بحرانی، ۱۴۰۶ق، ۱۴۹).

9. Hasker, William and Charles Taliaferro

درستی ارائه شود سپس به نقد و تحلیل آنها پرداخته گردد. ویلیام هاسکر و چارلز تالیافرو، به عنوان دو فیلسوف برجسته در حوزه فلسفه دین و ذهن، دیدگاه‌های مهمی درباره هویت انسان و معاد ارائه داده‌اند. هاسکر با حمایت از نظریه "دوگانه‌گرایی ذهنی"^۱، بر تعامل پیچیده میان ذهن و بدن تأکید دارد و به چالش‌های بازسازی فرد انسانی در معاد از منظر پیوند جسمانی و روحانی می‌پردازد. تالیافرو نیز به بررسی معنویت و واقعیت‌های فراطبیعی می‌پردازد و بر اهمیت تلفیق ابعاد فیزیکی و ذهنی در درک هویت انسانی و معاد تأکید دارد. او معتقد است که هویت انسان نمی‌تواند به ابعاد فیزیکی محدود شود و باید به ابعاد ذهنی و اخلاقی نیز توجه شود. هر دو فیلسوف به تعامل میان عناصر مختلف انسانی توجه دارند و از رهیافت‌های نظری مختلف برای بررسی مسائل پیچیده هویت و معاد استفاده می‌کنند.

اهمیت و ضرورت بررسی این دلایل این است که وقتی نویسندگان مقاله حاضر با نگاهی انتقادی دلایل مذکور را بررسی کنند هم تصویر درستی از آنها به نمایش در می‌آید و نیز اگر ادعایی فاقد وجاهت منطقی باشد سست بودن آن نشان داده می‌شود. بنابراین مقاله پیش رو با این سوال محوری روبه روست: «دلایل عمده الهیدانان مادی‌انگار بر اینهمانی بدن روز رستاخیز با بدن سابق انسان به تقریر ویلیام هاسکر، چیست؟ چگونه می‌توان به نقادی و ارزیابی آنها پرداخت؟». مسئله منطقی که الهیدانان مادی‌انگار از حل آن عاجزند، شکاف زمانی و مکانی است که بین بدن نخستین و بدن اخروی پدید می‌آید. در نظام‌های دوگانه‌انگار روح - بدن^۲ با تداوم روح در بستر زمانی و مکانی برزخ، این مسئله حل می‌گردد ولی این خلاء در نگرش مادی‌انگاران وجود دارد.

پیشینه پژوهش در زمینه بررسی الهیات ماتریالیستی و مفهوم جسمانی بودن معاد، نشان‌دهنده دامنه گسترده‌ای از تحقیقاتی است که بر موضوع معاد جسمانی از دیدگاه‌های مختلف کلامی و الهیاتی تمرکز داشته‌اند. پژوهش‌هایی همچون کارهای فروغ‌السادات رحیم‌پور (۱۳۹۱) بر نشانه‌های معاد جسمانی در کتاب‌های مقدس عهد قدیم و جدید تمرکز کرده‌اند، و محمدحسین مرادی‌نسب (۱۴۰۰) نیز به تحلیل زمینه‌های گرایش به جسم‌انگاری معاد در اسلام و مسیحیت پرداخته‌اند. علاوه بر این، وحیده فخار نوغانی (تیر ۱۴۰۲) نظریه استفان دیویس درباره اینهمانی شخصی بر مبنای اراده الهی را بررسی و تحلیل کرده است. اما تمامی این تحقیقات عمدتاً بر اساس دیدگاه‌های

1 . Mind-body dualism

۲. در این مقاله منظور از دوگانه‌انگاران روح - بدن یعنی کسانی که انسان را دارای دو بعد مادی و مجرد می‌دانند. قدمت این باور به زمان دین مسیحیت و حتی به دوران پیشاسقراطیان برمی‌گردد. اما کسانی در دوره معاصر پدید آمدند که آنها را فیزیکالیست خطاب می‌کنند و قائل به دوگانه‌انگاری ذهن - بدن هستند. خود ویلیام هاسکر که بخشی از مقاله وی را در این مقاله مطمح نظر قرار داده‌ایم جزو این دسته قرار می‌گیرد. آنها بعد روحانی انسان را به ذهن و ذهنیات یا به قوای حافظه و اعصاب تقلیل می‌دهند. فرقتشان با یگانه‌انگاران جسم‌محور مشخص است. یگانه‌انگاران جسم‌محور کسانی هستند که کل وجود و هستی انسان را در جسم و قوای جسمی او تقلیل می‌دهند. حشر و رستاخیز انسان را نیز جسمانی می‌دانند. اگر بخواهیم این شقوق را تکمیل کنیم یک دسته نیز یگانه‌انگاران روح‌محور هستند که انسان را تنها روح می‌دانند و جسم او را توهمی بیش نمی‌دانند. عرفای هندی آیین هندو و آیین بودا معمولاً به این باور، گرایش دارند.

کلامی و الهیاتی سنتی صورت گرفته و به ندرت به بررسی نقدی و تحلیل دیدگاه‌های معاصر پرداخته‌اند که از منظر فلسفه تحلیلی به معاد جسمانی می‌نگرند.

جنبه نوآوری در این پژوهش به بررسی و نقد دلایل ارائه شده توسط فیلسوفان تحلیلی معاصر، مانند ویلیام هاسکر و چارلز تالیافرو، که به نفع ایده معاد جسمانی مطرح گردیده‌اند، می‌پردازد. این پژوهش به طور خاص بر روی دلایل و استدلال‌های الهیدانان مادی‌انگار متمرکز است که معتقدند بدن انسانی در روز رستاخیز به همان صورت جسمانی سابق تداوم می‌یابد. در حالی که پژوهش‌های قبلی بیشتر بر روی تحلیل متون دینی و تاریخی متمرکز بوده‌اند، این مقاله مسئله شکاف زمانی و مکانی بین بدن نخستین و بدن اخروی را به چالش می‌کشد و نگاهی انتقادی به این استدلال‌ها می‌اندازد. این کار برای نخستین بار در بستر فلسفه تحلیلی انتقادی در مورد این دیدگاه‌ها می‌پردازد که به منظور ارائه تصویری دقیق‌تر و انتقادی‌تر از دلایل الهیدانان مادی‌انگار، و مشخص کردن نقاط ضعف و قوت این استدلال‌ها صورت می‌پذیرد.

۲. بازآفرینی ماکت بدن انسان در یک جدول زمانی و مکانی جدید (نظریه تکرار جان هیک)

بدون شک اولین و دم‌دست‌ترین دلیل مادی‌انگارانه نظریه «بازآفرینی»^۱ است که بر اساس آن، مدتی پس از مرگ شخص، خداوند با ایجاد بدنی با ویژگی‌های مشابه بدنی که از بین رفته است، فرد را دوباره باز می‌آفریند (Hick, 1985, as cited in Hasker, 2023, pp. 125–126). در حالی که ممکن است این امر در مورد مرگ‌های خشن نسبتاً بعید به نظر برسد، اما دلیلی وجود ندارد که خداوند نتواند (با قدرت و علم خود) آسیبی را اصلاح کند و جوانی بدن را تجدید و ترمیم کند و غیره (همان).^۲

جان هیک مبدع این نظریه در غرب است. وی در کتاب مرگ و زندگی/بدی^۳ بیان می‌دارد که قلمرو فیزیکی زمین و قلمرو فیزیکی معاد اگرچه از بعد مکانی جدا هستند ولی دارای یک جدول زمانی مشترک می‌باشند که خداوند نقشه اتمی جسم هر انسان را به واسطه علم خود می‌داند و در بعد مکانی معاد، طبق طرح اتمی جسم زمینی، آن را همزمان دوباره در آن جهان باز آفرینی می‌کند:

خدا رویدادهایی را که در هر دو جهان می‌گذرد مشاهده می‌کند. خدا از تمام حقایق

فیزیکی در مورد تمام بدن‌های زمینی آگاه است. برای هر جسم زمینی، برای هر لحظه از

زندگی‌اش، خدا نقشه آن بدن را در سطح اتمی می‌داند. به عنوان مثال، در یک لحظه در

1 . re creation

۲. مشابه این سخن در میان متفکرین مسلمان هم موجود است. غالب متکلمان مسلمان طبق اصل نامحدودبودن قدرت الهی، بازآفرینی عینی همان جسم سابق در روز قیامت را محال نمی‌دانند بلکه ممکن می‌دانند. آنها اعاده معدوم را امری ممکن می‌پندارند که خداوند قدرت به انجام آن را دارد (تفتازانی، ۱۴۰۹، ۹۵؛ ایچی، ۱۳۲۵، ۲۸۹).

3 . Death and Eternal Life

جدول زمانی مشترک، بدن زمینی شما می‌میرد. خدا نقشه اتمی آن را در آن زمان می‌داند. خداوند بر اساس یک قاعده عمل می‌کند: وقتی هر انسان زمینی بمیرد، خداوند ماکتی از آن انسان را در زمین قیامت ظاهر می‌کند. بنابراین خداوند باعث می‌شود که چند اتم در آن سیاره چیده شوند تا ماکت شما را بسازند. خداوند از طرح خود از بدن شما در آخرین لحظه زندگی زمینی‌تان استفاده می‌کند تا ماکت شما را بسازد. ماکت شما آخرین مرحله زنده بدن زمینی شما را کپی می‌کند. از آنجایی که ماکت شما در حال مرگ است، خداوند بلافاصله ماکت شما را تحت فرایندهای شفا و ترمیم قرار می‌دهد که آن را به وضعیت سلامت و فعالیت می‌رساند؛ ماکت شما حتی ممکن است از نظر جسمی جوان‌تر شود و به سن مطلوب برسد (Hick, 1976, as cited in Steinhart, 2008, pp. 279-280, 285).

همانگونه که در عبارات وی دیده شد جان هیک تئوری بازآفرینی خود را گاهی با واژه تئوری تکرار^۱ نام می‌برد. همچنین از آن فرد ثانوی که در روز معاد آفریده می‌شود از واژه ریپلیکا^۲ که در زبان فارسی به معنی نسخه دوم است استفاده می‌کند.^۳ بنابراین وی قائل است که خداوند در روز رستاخیز نسخه‌ی تکرار شده‌ی ثانوی انسان را می‌آفریند و برای برنامه‌های الهی یعنی یا جزای الهی و یا نجات الهی به کار می‌گیرد.

۲.۱. نقد بازآفرینی جان هیک: حفظ نشدن ضرورت رابطه هویتی

الف: مهمترین مشکل تئوری بازآفرینی یا تئوری تکرار، حفظ نشدن ضرورت رابطه هویتی انسان در دو جهان زمینی و رستاخیزی است. علم زیست‌شناسی و شیمی به این نقد می‌تواند کمک کند. در علم شیمی و زیست‌شناسی اثبات می‌گردد که سلول‌های تشکیل دهنده بدن انسان در طول حیات بارها می‌میرند و زایش سلولی مکرر اتفاق می‌افتد. خداوند بر پایه کدام ذرات و اجزائی از بدن که از بین رفته و در زمین حل شده است انسان را می‌آفریند؟ اگر «مثل» آن را بیافریند که دیگر آن بدن قبلی نیست و اگر خداوند، به فرض مثال، «عین» همان بدن را با ذرات تشکیل دهنده‌اش جمع کند و بسازد، صورت نوعیه‌ای که با آن به بدن قبلی صورت بخشیده بود دیگر آن صورت نوعیه بعدی نیست؛ ضمن اینکه لازمه این فرض، انکار جهان رستاخیزی است که جان هیک مدعی آن بود؛ زیرا جهانی که ذرات قدیمی بدن قبلی قرار است در آن جمع گردند در همان مکان قبلی یعنی عالم زمین اتفاق می‌افتد، حال چگونه آن ذرات یا آن جسم به مکان دوم منتقل می‌گردد نیز جای ابهام را بیشتر می‌کند.

ب: در گفته هیک عبارت «در آخرین لحظه زندگی زمینی‌اش» به این معنی است که بدن‌های متفاوتی برای بدن دنیوی وجود دارد که خداوند از طرح لحظات آخر زیستن بر روی زمین، کپی از آن را در قیامت می‌سازد.

1 . Replication Theory

2 . Replica

۳. و گاهی به معنای المنئی به کار می‌رود.

از سوی دیگر، اگر تنها ذرات بدن در زمان مرگ مورد استفاده قرار گیرند، مشکلاتی وجود دارد؛ از جمله اینکه در مورد دسترس بودن برخی از این ذرات چه می‌توان کرد؟ یعنی این ذرات، ظرف چند سال به بدن تعداد زیادی موجودات دیگر راه پیدا کرده‌اند (همان). هرچند در پاسخ به این مسئله می‌توان درخواست حضرت ابراهیم (ع) در مورد کیفیت زنده شدن مردگان از خداوند را مثال زد و به قدرت خداوند آن را استناد داد؛ اما می‌توان اینچنین گفت که در هر صورت، مونثاژ مجدد، صرف نظر از اینکه چقدر ماهرانه کامل شده است، در بهترین حالت، صرفاً یک ماکت تولید می‌کند، تا بدنی که از بین رفته است (همان).

پیتر ون اینواگن در نقد نظریه جان هیک مثالی ارائه می‌دهد که به وضوح خلاف امکان‌پذیری نظریه هیک را نشان می‌دهد. او تصور می‌کند که اگر یک نسخه خطی قدیمی از اثر آگوستین وجود داشته باشد که در موزه‌ای نگهداری می‌شود، اما ادعا شود که این نسخه در گذشته توسط یک پادشاه ضد دین سوزانده شده و سپس به وسیله قدرت خداوند بازخلق شده است، می‌توان این ادعا را غیرممکن دانست. حتی اگر خدا بتواند نسخه‌ای دقیق از آن نسخه خطی اصلی خلق کند، نسخه جدید از لحاظ زمانی و مکانی با نسخه اصلی تفاوت دارد، حتی اگر کاملاً شبیه به آن باشد (Hasker, 2023, as cited in van Inwagen, 1992, pp. 242-243).

از نقد ون اینواگن می‌توان نتیجه گرفت که اگرچه هیک سعی دارد نظریه خود را به شکلی طبیعت‌گرایانه جلوه دهد و بگوید که خدا می‌تواند به راحتی جسم از بین رفته را بازخلق کند، اما این مفهوم، به خصوص در مثال ون اینواگن، کاملاً غیرمنطقی و غیرطبیعی به نظر می‌رسد. تبیین مطرح‌شده به سرعت از یک تبیین طبیعی به یک تبیین متافیزیکی تغییر جهت می‌دهد و تلاش می‌کند تا نظریه‌اش در تناقض با مفروضات دینی مانند قدرت الهی و شفای بدن توسط خداوند نباشد.

ج: ممکن است برخی استدلال کنند که چون هدف از معاد، وعده و وعید است بنابراین غیر اخلاقی است که خداوند هویت شخصی انسان را حفظ نکند. انسان باید به مجازات اعمالی که انجام داده برسد و اگر نرسد عدالت خداوند زیر سوال می‌رود. اگر یک ماکت از انسان موجود شود و او به جای انسان مجازات گردد خلاف قواعد اخلاقی و همچنین عدالت است! (Flew, 1976: ch. 8). جان هیک پاسخ می‌دهد که هدف از معاد، مجازات نیست بلکه رستگاری، نجات جهانی کل عالمیان است؛ و نجات جهانی در گرو رساندن انسان به کمال است؛ این به کمال رساندن اگر برای نسخه‌های کپی شده و ثانوی و مثلی اتفاق بیفتد هیچ اشکالی ندارد زیرا مهم این است مقوله‌ی نیت خیرخواهانه خداوند که رستگاری است به ثمر بنشیند حال چه برای من چه برای نسخه بازآفرینی شده من! (Hick, 1976. p. 13)؛ نه تنها ایراد قبلی یعنی حفظ نشدن هویت شخصی سر جایش هست بلکه ایراد حفظ نشدن عدالت نیز به آن اضافه می‌گردد. به عبارت متکلمین و حکمای اسلامی مقتضای حکمت، رحمت و عدل الهی نیست که یک موجود ثانی چه وعده و وعید را به دوش بکشد و چه منافعی ببرد که آن شخص نخست نبرده است؛ بلکه برای اجرای عدالت کامل، همان نسخه اول باید مورد خطاب قرار بگیرد.

۳. اینهمانی بدن رستاخیزی بر پایه دیدگاه هویت فرازمانی تقویم‌بخش «اول شخص» لینا رادریبیکر

با توجه به مشکلاتی که در دیدگاه بازآفرینی جان هیک مشاهده می‌شود، تلاش‌هایی برای یافتن روش‌های جدید برای تبیین معاد از دیدگاهی مادی‌گرایانه صورت گرفته است. یکی از این رویکردهای مورد توجه، نظریه هویت فرازمانی غیرقابل تجزیه‌ی «اول شخص» ارائه‌شده توسط لینا رادریبیکر است (Baker, 2000, 2001,) (2005, as cited in Hasker, 2023). در این نظریه، افراد با بدن‌های خود هم‌ذات نیستند؛ بلکه بدن آنها در شکل‌گیری هویتشان نقش دارد. آنچه اشخاص را از یکدیگر متمایز می‌کند، «دیدگاه اول شخص» آنهاست؛ حالتی که باعث می‌شود هر فرد شخصیت و هویت خود را به عنوان «خود» بشناسد و نه چیز یا فرد دیگری.

رادریبیکر به صورت گزاره‌ای منطقی ادعا می‌کند: «X در زمان T2 از نظر عددی با Y در زمان T2 یکسان است، اگر و فقط اگر X در T1 همان دیدگاه اول شخص Y در T2 را داشته باشد» (Baker, 2016, as cited in Lorentzon, 2020, pp. 4-7). این احساس اول شخص بودن با درک مسئولیت اخلاقی و توانایی برنامه‌ریزی برای آینده و انجام فعالیت‌های شخصی همراه است، ویژگی‌هایی که حیوانات دیگر به نظر می‌رسد فاقد آنها هستند. رادریبیکر عقیده دارد که «هم‌تشکیل شدن» با بدن، به جای «همان بودن» با آن، می‌تواند دکتترین معاد را بهتر شرح دهد و از مشکلات نظریه بازآفرینی دوری کند. از آنجا که افراد با بدن خود هویت نمی‌گیرند، نیازی به ادعا نیست که بدنی که در رستاخیز زنده می‌شود همان بدنی است که مرده؛ بلکه آنچه اهمیت دارد، یکسان بودن «دیدگاه اول شخص» در بدن اخروی است: «اگر دیدگاه اول شخص فردی از بین برود، آن فرد از وجود می‌رود» (Baker, 2005, as cited in Hasker, 2023). بنابراین، «دیدگاه اول شخص» باید از بدن اصلی به بدن قیامتی منتقل شود: «شخص P1 در T1 همان شخص P2 در T2 است اگر و فقط اگر P1 و P2 دیدگاه اول شخص یکسانی داشته باشند» (Baker, 2000, as cited in Hasker, 2023, p. 132, 385).

بحث «هویت شخصی» یکی از انگشت‌شمارترین مباحث متافیزیکی محض است که از زمان پیشاسقراطیان تا کنون مورد بحث است. اینکه چگونه ثابت می‌شود شخص A در زمان W1، از نظر عددی با شخص B در زمان W2 یکسان باشد؟ زیرا هم شرایط زمانی آن شخص تغییر کرده و هم جسم آن شخص دچار مرگ‌های سلولی مکرر شده است؛ همچنین بر اساس حرکت جوهری و حرکت عرضی، چگونه شخص اول همان شخص دوم است؟ بیکر فکر می‌کند که شرایط ماندگاری شخصیت یک فرد، روانشناختی است^۱ نه تبیینی بیولوژیکال و حیوانی^۲ (Baker, 2016) به نقل از Lorentzon, 2020. p. 4_7).

1 . psychological account
2 . biological account

نظریه لینا رادریبکر دارای ابهام است. وی از عبارتی استفاده می‌کند که ابهام نظریه‌اش را دو چندان می‌کند: این «شرایط پایداری روانی»^۱ است که قرار است عامل تشخیص‌پنداری مجموعه‌ای از ذرات ارگانیک بیولوژیک باشد. مثلاً با مقداری خاک، مجسمه یک انسان ساخته می‌شود. مقداری خاک اصلتی طبیعی دارد ولی آیا آن چیزی که ساخته شده واقعا یک واحدی به نام انسان است؟ وی قائل است همین که انسان در همه مقاطع زمانی مثلاً T1 و T2 می‌پندارد و «فکر می‌کند»^۲ که یکی است و دو تا نیست، همین کفایت می‌کند. نه اینکه انسان روحی داشته باشد و یا دارای صورت نوعیه‌ای باشد؛ بلکه مجموعه بیولوژیکی بدن است که حس می‌کند یا بهتر است بگوییم می‌پندارد که در همه شرایط یکی است و دو تا نیست. بنابراین بدنی که روز رستاخیز ایجاد می‌گردد باز هم فکر می‌کند همان انسان پیشامرگ است. برداشت دوم از مثال مقداری خاک و مجسمه انسان توسط لینا رادریبکر، این است که خاک، مقوم مجسمه است و مجسمه هم به خاک ویژگی مجسمه بودن را بخشیده است. هر دو با اینکه دارای وحدت زمانی و مکانی هستند ولی اینهمانی ندارند؛ هر دو جدای از هم نیز وجود مستقل ندارند (حداقل مجسمه وجود مستقل ندارد)؛ حالت سومی را لینا رادریبکر فرض می‌کند به نام شرایط پایداری روانی که با اینکه واقعی و ملموس است در عین حال غیرقابل دریافت و ورای معنای اینهمانی است (Baker, 1999. P. 144-147). با وجود جالب توجه بودن و در عین حال سوال برانگیز بودن نظریه وی به بررسی آن بپردازیم:

۳.۱. نقد دیدگاه اول شخص لینا رادریبکر: در تعارض بودن با شهودات علمی و خرد جمعی

الف: اگرچه تبیین بیکر درباره دیدگاه اول شخص جذاب است، اما با بررسی دقیق‌تر این مفهوم، مشخص می‌شود که درک و تأیید آن مشکل است. برای داشتن دیدگاه اول شخص، لازم است که فرد دارای شخصیت باشد، به این معنی که بتواند چیزها را از دید خودش تجربه کند و توانایی انجام اعمالی مانند تفکر، سخن گفتن و عمل کردن را داشته باشد. این اعمال در میان افراد مختلف (که همگی انسان هستند) به صورت کیفی مشابه هستند، اما شخص انجام‌دهنده آنها را متمایز می‌کند. به عبارت دیگر، هویت اعمال عمدی به فردی که این اعمال را انجام می‌دهد بستگی دارد، نه اینکه هویت فرد از این اعمال ناشی شود. این موضوع درباره دیدگاه اول شخص نیز صدق می‌کند، یعنی چیزی جز ظرفیت افراد برای انجام چنین اعمالی نیست. بنابراین، اگر بگوییم دو فرد P1 و P2 دیدگاه اول شخص یکسانی دارند، در واقع به این معناست که آنها دو جنبه یا حالت از یک شخصیت واحد هستند. تبیین بیکر شبیه به وضعیتی در روان‌شناسی است که فرد ممکن است دو یا چند شخصیت داشتن را تجربه کند. این مفهوم می‌تواند به گونه‌ای بیان شود که تنها یک تکرار مفهوم (توتولوژی) است. همچنان نمی‌توانیم بفهمیم که چگونه یک شخص با دیدگاه اول شخص می‌تواند در ابتدا یک بدن و سپس بدن دیگری را اشغال کند.

1 . psychological persistence conditions
2 . thinks

ب: مدعای بیکر با شهودات علمی و روانشناسی کودک، در تعارض است؛ زیرا در علوم اعصاب و روانشناسی کودک به اثبات رسیده است که یک کودک در سنین تقریباً دو تا هفت سالگی به بالا است که احساس شخصیت می‌کند^۱ یا به قول لینارادربیکر دیدگاه اول شخص پیدا می‌کند. اگر در آینده به یک کودک، عکس یک سالگیش را نشان دهند و به او بگویند فردی که در این عکس است تو نیستی بلکه یک سیستم جسمی بیولوژیک است زیرا در آن دوران هنوز احساس شخصیت نیافته بودی! (همچنین ببینید: Lorentzon, 2020. p. 11); آن فرد چه چیزی خواهد گفت؟ این سخن حتی در مورد زمان از بین رفتن یا حالت‌های روبه مرگ مثل کما و اغماء نیز صدق می‌کند. فرض کنید کسی از کوه سقوط می‌کند و لوب پیشانی مغز^۲ که مسئول عملکردی انتقال حس شخصیت به انسان است (Kimberg DY, Farah MJ, 1993) از کار بیفتد، و آن جسم به مدت چند ماه در آن حالت قرار بگیرد و سپس به حالت هوشیاری برگردد؛ طبق گفته بیکر آن فرد در طول آن چند ماه حتماً هیچکسی نبوده است و در واقع اصلاً وجود نداشته است! در حالی که این فرض کاملاً خلاف شهودات علمی و حتی فهم عرفی است.

ممکن است به عنوان یک اشکال مقدر گفته شود که انسان در اوان نوزادی به محض تولد، و شاید حتی در مراحل بعدی بارداری، ظرفیت برخی از حالات عمدی، هرچند ابتدایی را دارد مثلاً بدن آنها در مقابل شرایط محیطی عکس‌العمل‌های عامدانه‌ای انجام می‌دهند؛ یا اینکه حالات عاطفی و روانی در مقابل برخی رفتارها و حوادث نشان می‌دهند. به عنوان دفع اشکال مقدر باید گفت که این حالات در سایر حیوانات نیز یافت می‌شود در حالی که به اذعان خود لینارادربیکر، نظریه تقوم، صرفاً درباره انسانها به عنوان موجوداتی شعورمند صادق است وگرنه سایر حیوانات با بدن خود هم‌هویت و یکسان هستند (همچنین ببینید: Lorentzon, 2020. p. 11_21). بنابراین در اینجا شاهد خودتناقضی آشکاری در نظریه لینارادربیکر هستیم.

۴. قرارداد الهی یا قدرت بی‌دلیل، عامل بازآفرینی بدن رستاخیزی (بر پایه نظر کوین کُرکران)

تبیین دیگری توسط کوین کرکران (Corcoran, 2005 به نقل از Hasker, 2023) ارائه شده است. کورکوران، مانند لینارادربیکر، یک نظریه پرداز تقوم^۳ است، اما برخلاف بیکر، معتقد نیست که دیدگاه اول شخص می‌تواند از بدنی به بدن دیگر منتقل شود. کرکران تبیین می‌کند که بدن یک شخص زنده شده، باید با بدن شخص در هنگام مرگ یکسان باشد. چندین تبیین در مورد چگونگی امکان‌پذیر شدن این کار ارائه می‌دهد. موردی که در اینجا باید به آن اشاره کرد چیزی است که می‌توان آن را راه‌حل «قدرت بی‌دلیل» نامید: «اگر خدا یک بار باعث می‌شود که آن جسم وجود داشته باشد، چرا خدا نمی‌تواند آن را برای بار دوم ایجاد کند؟ ... اما آنچه که

1 . <https://www.parentcircle.com/childrens-personality-development-the-5-stages/article>

2 . frontal lobe of one's brain

۳. نظریه تقوم (constituted)، یا نظریه اساسی به نظریه بیکر اشاره دارد که در سطور قبل به آن پرداخته شد.

بدن رستاخیزی را به مرحله ای متفاوت از همان بدنی که از بین رفته تبدیل می‌کند این است که خدا آن را چنین می‌کند» (Corcoran. 2005. P. 172, به نقل از Hasker, 2023).

این نظریه بسیار شبیه این است که هویت را در طول زمان، به یک امر قراردادی الهی تبدیل می‌کند و یاد آور دیدگاه جاناتان ادواردز است که به دلیل گناه آدم در باغ عدن مجازات می‌شویم زیرا خداوند مقرر کرده است که بخشی از زندگی آدم از جمله گناه، جزئی از زندگی خود ما نیز باشد (Hasker, 202). یا زمانی که حضرت مریم به جبرئیل برای مادر عیسی شدن پاسخ مثبت می‌دهد؛ به این معنی که در طی یک قرارداد الهی اجباری خداوند با قدرت خود می‌تواند همانگونه که روز نخست ما را آفرید بدون اینکه ما نقشی در آن داشته باشیم برای بار دوم نیز همین کار را انجام می‌دهد و آن بدن دوم رستاخیزی مسئول وعده و وعید بدن نخستین می‌گردد.

۱.۴. نقد قرارداد الهی کوین کرکران: مفروض‌انگاری ترمهای انجیلی

این نظریه کوین کرکران ضمن اینکه بیان آن در مقاله ویلیام هاسکر مختصر و کوتاه رها شده است، از قوام و قدرت کافی برخوردار نیست. کوین کرکران در نقش یک فیلسوف دین تحلیلی ظاهر می‌گردد ولی بیان وی در اینجا با مبانی فلسفه دین همخوانی ندارد؛ زیرا وی از مفروضات انجیلی و دینی مثل قدرت و اراده مطلق خداوند و قرارداد الهی یک طرفه اجباری استفاده می‌کند که ترمهای الهیاتی و دینی هستند و در قاموس یک فیلسوف دین نمی‌گنجد؛ کرکران نظریه خود را بدون دلیل عقلی رها کرده است و به چند فرض که مستنبط از متون انجیل و تورات می‌باشند متوسل گشته است.

همچنین سخن خود را بر این اصل استوار کرده است که خداوند طبق یک قرارداد الهی پیشاخلقی اجباری که صرفاً یک طرف دارد و آن خداوند است و انسان باید بر آن گردن بگذارد بنیان گذاشته شده است. مثل زمانی که حضرت مریم یک پاسخ مثبت تشریفاتی به دستور الهی بر مادر شدن حضرت عیسی می‌دهد؛ ضمن اینکه چالشی که موقعیت کرکران با آن مواجه است شبیه به چالشی است که هیک با آن روبرو اما چگونه خدا بین خلق مجدد همان بدنی که قبلاً ویران شده بود و ایجاد یک نمونه تکراری دقیق، تمایز ایجاد می‌کند؟ یعنی خداوند چگونه نشان می‌دهد که این بدن همان بدن است نه یک بدن المثنی؟ آیا این تمایز نیز بر اساس قدرت و اراده الهی حل می‌شود؟ اگر اینگونه باشد هر مدعایی می‌تواند در پاسخ به این همانی بدن رستاخیزی ارائه داد؛ و خداوند به موجودی رخنه‌پوش رستاخیزی تبدیل می‌گردد که هر جا یک باگ و خلا منطقی در تبیین قیامت انسان موجود باشد وی با قدرت لایزال خود آن را می‌پوشاند!

ویلیام هاسکر در توضیح نظریه کرکران، نظریه وی را به تفسیر جاناتان ادواردز که گناه نخستین بشر را حکم الهی (divine fiat) می‌داند و انسان را در این وسط هیچ کاره می‌پندارد یا به پاسخ حضرت مریم به فیات الهی مبنی بر اجباراً مادر عیسی شدن، تشبیه می‌کند؛ و رای اشکالی که بر مفروض انگاشتن نظریه حکم اجباری خداوند

که از عقاید مسیحیت است وجود دارد و نیز تسری آن به بازآفرینی بدن انسانی، در بادی امر این نظریه ساده به نظر می‌رسد؛ همچنین یادآور نظریه اشاعره در باب حسن و قبح شرعی است که عدالت خداوند را «به هرکاری کند» معنی می‌کنند. کوین کرکران تنها به این ایده بسنده نکرده است او به همراه دین‌زیمرمن تبیین دیگری مبنی بر اینکه بدن اخروی با بدن دنیوی لزوماً یکسان نخواهد بود بلکه خداوند هر طور بخواهد می‌تواند ورای طور عقل دست به آفرینش انسان در روز قیامت بزند ارائه می‌کند که به دلیل شباهت با نظریه زیمرمن در نقد نظر وی در شماره شش به آن اشاره می‌گردد.

۵. امکان رستاخیز بدن به واسطه احیای اجزای اصلی بدن (ون اینواگن)

ون اینواگن علیرغم انتقاداتش از دیدگاه رایج درباره رستاخیز انسان در آخرت، خودش مسیحی و معتقد به معاد است. تبیین او این است: «شاید در لحظه مرگ هر انسانی، خداوند جسد او را که سوخته یا می‌پوسد، بیرون^۱ می‌آورد و جسم شبیه‌سازی شده را جایگزین آن می‌کند. یا شاید خدا آنقدرها هم به این اندازه به صورت عمده کل بدن را شبیه سازی نمی‌کند؛ شاید او فقط «فرد اصلی»^۲ (مغز و سیستم عصبی مرکزی) یا حتی بخشی خاص از آن را برای «محافظة»^۳ حذف می‌کند (van Inwagen 1992. P. 245-46, به نقل از Hasker, 2023). پس تداوم، از طریق حفظ بدن یا بخش مهم بدن، مانند مغز حفظ می‌شود و هر موقع که زمان وقوع رستاخیز فرا می‌رسد، خداوند زندگی را به بدن مورد نظر باز می‌گرداند و زندگی قیامتی فرد می‌تواند آغاز شود (Hasker, 2023).

۵. ۱. نقد نظریه ون اینواگن: از بین رفتن هویت شخصی بدن رستاخیزی و امتناع امکان برگشت آن

الف: ون اینواگن به بررسی امکان منطقی رستاخیز از دیدگاه مادی‌گرایانه پرداخته و این موضوع را با ایده سرمایه‌یستی مرتبط کرده است. ایده اصلی او این است که شاید خداوند، همچون تیم‌های پزشکی، بتواند بدن‌های مرده را زنده کند. با این حال، خودش اعتراف می‌کند که این تبیین ممکن است ناکافی باشد زیرا "بدن‌هایی" که در سرما نگهداری می‌شوند، شبیه‌سازی‌هایی هستند و احتمالاً حتی با فناوری‌های کاملاً کارآمد نیز نمی‌توانند احیا شوند. ون اینواگن همچنین اشاره می‌کند که در حال حاضر به این باور رسیده که ممکن است روش‌های دیگری برای احیای بدن وجود داشته باشد، اما او هنوز قادر به درک یا تصویری از آنها نیست، زیرا فاقد منابع مفهومی کافی برای این کار است. به طور خلاصه، او اعتراف می‌کند که تبیین فعلی او ممکن است کامل نباشد و راه‌های دیگری نیز برای توضیح این موضوع وجود داشته باشد (van Inwagen, 199. pp. 245-246).

1 . removes
2 . core person
3 . safekeeping

ب: قاعده امتناع اعاده معدوم در زبان فلاسفه، نسبتی با نفس یا روح ندارد یعنی اعاده نفس یا روح ممکن است؛ ولی اعاده جسم، ناممکن است. دوگانه‌انگاران روح - بدن با این مشکل دست و پنجه نرم نمی‌کنند زیرا جسم رستاخیزی با جسم دنیوی وحدت نوعی دارد نه وحدت عددی؛ بنابراین خداوند مثل جسم سابق را می‌آفریند و دوباره روح^۱ را در آن می‌دمد. هویت شخصی انسان، به نفس، روح و آگاهی اوست؛ مدتی خداوند به واسطه قوانین طبیعی لباس جسم دنیوی را از وجودش بیرون می‌کشد سپس در آخرت، لباس دیگری بر او می‌پوشاند. ولی کسی که هویت شخصی را بخش اصلی بدن انسان، یعنی مغز و سیستم عصبی می‌داند با مشکل امتناع اعاده معدوم رو به روست؛ زیرا مغز و سیستم عصبی (بخش اصلی وجود انسان به زعم فیزیکالیستها) نیز در جوهره خود یعنی مواد تشکیل دهنده آن، با سایر بخش‌های بدن یکسان است و مشمول قوانین طبیعی شیمی و زیست می‌گردد. و نیز اگر باز نیاز به توسل به قدرت و اراده خداوند باشد که خداوند بدون حفظ سیستم عصبی مغز و بخش اصلی بدن نیز می‌تواند این کار را انجام دهد و نیازی به حفظ اجزای اصلی ندارد. اما مسئله اینجاست که هویتی برای آن جسم باقی نمی‌ماند که در آخرت دوباره عین آن بازگردانده شود. فاصله زمانی و وجودی که بین دو جسم پدید می‌آید آن دو جسم را مثل هم قرار می‌دهد نه عین هم. مثل، هرگز همان عین نمی‌شود و عین نیز هرگز مثل نمی‌شود زیرا یکی بودن آنها محال عقلی آشکار است؛ قدرت خداوند نیز به امور محال تعلق نمی‌گیرد.

۶. یکسانی بدن رستاخیزی با بدن مرده، بر پایه نظریه تجزیه اتمی دین زیمرمن

ویلیام هاسکر از دین زیمرمن تبیینی جدیدتر در باب زندگی رستاخیز ثانوی مادی انسان ارائه می‌دهد. این تبیین که کاملاً مادی‌انگارانه است بدن مرده را به یک درخت یا گیاهی تشبیه می‌کند که پس از، از بین رفتن، باقی مانده آن دوباره شروع به رشد و جوانه زدن می‌کند: «تبیینی جدیدتر و بسیار مبتکرانه از زندگی پس از مرگ از دیدگاه مادی‌انگارانه توسط دین زیمرمن ارائه شده است. این تبیین تقریباً به این صورت است: در لحظه مرگ، هر ذره بنیادی در بدن یک فرد دچار جوانه زدن^۲ می‌گردد که در آن، ذره دیگری از همان نوع تولید می‌کند. ذره تازه تولید شده جای خود را در کالبد رستاخیزی می‌گیرد که در فضای^۳ رستاخیز وجود دارد. در همان زمان، ذره اصلی به عنوان بخشی از جسد در جای خود باقی می‌ماند. از آنجایی که بدن رستاخیز است، و نه جسد مرده، که زندگی سوژه را ادامه می‌دهد، بدن رستاخیز به جای جسد مرده، نزدیک‌ترین ادامه دهنده بدن قبل از مرگ است و این‌چنین، هویت شخصی حفظ می‌شود» (Zimmerman 1999 and 2010; Hasker 2011) به نقل از (Hasker, 2023).

۱. یا به قول فیزیکالیستهای مسیحی مثل خود هاسکر که روح را ذهن می‌دانند.

2 . budding
3 . space

البته زیمرمن به همراه کوین کرکران روایت‌های مختلفی از نظریه مادی‌انگاران خود بیان کرده‌اند. ویلیام هاسکر در کتاب «خود نوظهور»^۱ در انتهای کتاب به آنها پرداخته است. وی قائل است که در نظریات زیمرمن و کرکران به جای «تعویض بدن»^۲ (مانند مدل ون اینواگن)، «تقسیم بدن»^۳ داریم (Hasker, 1999, p. 225). کرکران موضوع را چنین بیان می‌کند:

فرض کنید اجزاء بسیطی که بدن من را درست قبل از مرگ می‌سازند، توسط خدا تحت شکافت^۴ قرار می‌گیرند، به طوری که اجزای بسیطی^۵ که بدن من را می‌سازند، به طور علی به دو مجموعه بسیط از هم جدا شده و در یک فضای سه‌بعدی «تقسیم» می‌گردند. فرض کنید هر دو جزء دقیقاً به عنوان جد مشترک رستاخیزی و زمانی خود پیکربندی شده‌اند. اکنون فرض کنید که میلی‌ثانیه‌ها پس از تجزیه، یکی از دو مجموعه از تشکیل یک زندگی باز می‌ماند، در حالی که دیگری یا در رستاخیز ادامه می‌دهد یا در حالتی میانی ادامه می‌دهد... کورکورانه در ادامه می‌گوید: «در حالی که من ادعا نمی‌کنم که این تنها راه برای معنا بخشیدن به رستاخیز بر اساس قانون تقویم افراد بشر است، اما به نظر می‌رسد یکی از راه‌های معقول انجام این کار باشد. روایت مادی‌انگاران از رستاخیز، بر خلاف روایت ون اینواگن، خدا را درگیر فریب دسته جمعی نمی‌کند (. qtd. In Hasker, 1991.) (Corcoran, 2005, p. 224_227).

یعنی بدن دنیوی متولد می‌گردد و چند ثانیه قبل از مرگ، اجزاء اصلی بدن (مبهم است کدام اجزاء اصلی؟) به دو بخش تقسیم می‌شود: قسمت الف و قسمت ب؛ قسمت الف که همان بدن دنیوی است از بین می‌رود و به سوی عدم می‌شتابد. قسمت ب به آینده سه بعدی پرتاب می‌گردد که در آنجا امکان اعاده و برگشتش وجود دارد؛ و از آنجا که این هر دو بدن با بدن سابق قبل از مرگ رابطه حلولی - علی دارند ادعای اینهمانی و یکسان بودن بدن رستاخیزی با بدن مرده شده قابل قبول است (رک: Zimmermann. 1999. p. 207).

۶.۱. نقد نظریه دین زیمرمن: پراکندگی وجودی انسان در دو جهان مختلف

مشکل اصلی این ایده که به ذهن متبادر می‌گردد چند شخصیتی بودن بدن یک انسان است که همزمان دارای دو وجود در یک زمان مشترک است که پیوند حلولی و علی با بدن قبلی دارند. همان مشکل نظریه ایوانگن نیز اینجا وارد است که هویت فردی و شخصی بدن مرده شده اینجا از بین می‌رود؛ ضمن اینکه هم موهم چند شخصیت بودن در ذیل یک بدن است و هم موهم یک شخصیت تیکه و پاره شده که نسبتی با همدیگر ندارند.

-
- 1 . The Emergent Self
 - 2 . bodyswitching
 - 3 . body splitting
 - 4 . undergo fission (تجزیه اتمی)
 - 5 . simples composing

تمام ایده‌هایی که چه در اینجا مطرح گردید و چه در سایر آثار الهیدانان مادی‌انگاران مطرح می‌گردد هرکدام به نحوی دچار تکلفات بسیاری می‌گردند که امکان خلاصی از زیر بار اشکالات را ندارند. همان مشکلی که در مقدمه مطرح گردید تا اینجا که پنج دلیل معاصر بررسی شدند بازهم همچنان تکرار می‌گردد: عاجز بودن در مقابل حل عقلانی و منطقی شکاف زمانی و مکانی که بین بدن نخستین و بدن اخروی پدید می‌آید. با اینحال با نقدهایی که در طول این مقاله بیان گردید به طور قطعی ثابت نگردید که رستاخیز مادی‌انگاران‌هی یک‌بخشی متکی به بدن جسمانی با حفظ هویت شخصی امری ناممکن و ممتنع است اما راه برای اثبات، برای این دسته بسیار تنگ، تکلف‌انگیز و دشوار گردیده است.

نتیجه

این پژوهش به بررسی و نقد پنج مدعای اصلی فیلسوفان تحلیلی معاصر پرداخت که به نفع مادی بودن رستاخیز ارائه شده‌اند. از بررسی دلایل ارائه‌شده توسط متفکرانی چون جان هیک، لینا رادبیکر، کوین کرکران، پیتر ون اینواگن و دین زیمرمن، روشن می‌شود که هر یک از این استدلال‌ها با چالش‌ها و انتقاداتی رو به رو هستند که قابلیت اثبات ادعای اینهمانی جسم دنیوی و جسم رستاخیزی را به یقین نمی‌رسانند. ابتدا، استدلال جان هیک درباره خلق دوباره جسم در یک جهان موازی به واسطه عدم حفظ رابطه هویتی معتبر میان دو جسم دنیوی و اخروی، دچار مشکل اساسی می‌شود. در ادامه، نظریه تقوم لینا رادبیکر نیز با چالش ناسازگاری در پیوند دادن یک حکم روان‌شناختی بر یک مسئله متافیزیکی روبه‌رو است. نظریه قدرت مطلق خداوند کوین کرکران، گرچه به بزرگی قدرت الهی اذعان می‌کند، اما از نظر فلسفی ابهامات زیادی باقی می‌گذارد، زیرا چگونگی اثبات هویت شخصی بدون وجود روح یا ذهن مشخص نشده است. مدعای پیتر ون اینواگن بر حفظ اجزای جسم انسان به مثابه ابزاری برای رستاخیز نیز ناکارآمدی خود را نشان می‌دهد چرا که انسان را به سطحی جسمانی و منتسب به عناصر فیزیکی تقلیل می‌دهد. در نهایت، دیدگاه دین زیمرمن که بر جوانه‌زنی جسم در لحظه مرگ تأکید دارد، با مشکل تبدیل هستی انسان به چند موجود جداگانه و عدم انسجام هویتی و شخصیتی مواجه است. در مجموع، این پژوهش نشان داد که اگرچه تلاش‌هایی برای توجیه مادی‌گرایانه معاد جسمانی توسط فیلسوفان مطرح شده، اما اکثر این استدلال‌ها، به دلیل نبود پشتوانه منطقی و فلسفی قوی، قابلیت قبولی جهانی نیافته‌اند. این موضوع اهمیت دستیابی به یک تحلیل فلسفی عمیق‌تر و منسجم‌تر را در بررسی مسئله معاد جسمانی برجسته می‌سازد.

ابن میثم (بحرانی)، (۱۴۰۶ق)، قواعد المرام فی علم الکلام، محقق: سیداحمد حسینی، چاپ دوم، قم: مکتبه آیةالله المرعشی النجفی.
احمدی زاده، حسن، (۱۳۹۶)، «نقد و بررسی جاودانگی در الهیات فیزیکالیستی مسیحی»، نشریه: پژوهش‌های فلسفی، شماره ۲۰، صفحات ۲۱-۱.

بازرگان، مهدی، (۱۳۹۱)، مباحث بنیادین مجموعه آثار بازرگان، جلد ۱، چاپ دوم، تهران: انتشارات قلم.
بدوی، عبد الرحمان، (۱۹۸۳م)، مذاهب الاسلامیین، جلد ۱، بیروت: دار العلم للملایین.

بغدادی، عبد القاهر، (۱۴۰۱ق)، اصول الدین، بیروت: دار الکتب العلمیه.

تفتازانی، سعدالدین، (۱۴۰۹ق)، شرح المقاصد، مقدمه و محقق: عبد الرحمن عمیره، جلد ۳.

جرجانی، (۱۳۲۵ق)، شرح المواقف، مصحح: بدر الدین نعلسانی، جلدهای ۵، ۶، و ۸ افسست، قم: الشریف الرضی.

راوی، عبدالستار، (۱۴۰۰ق/۱۹۸۰م)، العقل والحریه: دراسه فی فکر القاضی عبدالجبار المعتزلی، بیروت: المؤسسة العربیه لدراسات والنشر.
رحیم یور، فروغ السادات، (۱۳۹۱)، «نشانه‌های معاد جسمانی در عهد قدیم و عهد جدید»، نشریه: کلام اسلامی، دوره ۲۱، شماره ۸۳، صفحات ۱۴۹-۱۶۸.

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۹۸۱م)، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، جلد ۹، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

فخار نوغانی، وحیده، (تیر ۱۴۰۲)، «نظریه استفان دیویس در تبیین مسئله اینهمانی شخصی بر اساس اراده الهی و تحلیل انتقادی آن»، نشریه: فلسفه دین، دوره ۲۰، شماره ۲، صفحات ۸۹-۱۰۲.

قزوینی، مجتبی، (۱۳۸۷)، بیان الفرقان، قزوین: حدیث امروز.

مرادی‌نسب، محمدحسین، (۱۴۰۰)، «بررسی مقایسه‌ای زمینه‌های گرایش به جسم‌انگاری معاد در اسلام و مسیحیت»، نشریه: نقد و نظر، دوره ۲۶، شماره ۲، صفحات ۱۱۷-۱۴۹.

Baker, Lynne R., (2016), "Animalism vs. Constitutionalism", in *Animalism: New Essays*. qtd. In Steinhart, 2008.

Baker, Lynne Rudder, (2000), *Persons and Bodies: A Constitution View*, Cambridge: Cambridge University Press, qtd. In Hasker, 2023.

Corcoran, Kevin, (2005), "The Constitution View of Persons", in Joel B. Green and Stuart Palmer (eds.), *In Search of the Soul: Four Views of the Mind-Body Problem*, Downers Grove: InterVarsity Press, pp. 153-76, qtd. In Hasker, 2023.

Flew, A., (1976), *The Presumption of Atheism*, New York: Harper & Row.

Hasker, William and Charles Taliaferro, "Afterlife", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Spring 2023 Edition), Edward N. Zalta & Uri Nodelman (eds.), URL: <https://plato.stanford.edu/archives/spr2023/entries/afterlife/>

Hasker, William, (1989), *God, Time and Knowledge*, Ithaca: Cornell University Press, qtd. In Hasker, 2023.

Hasker, William, (1999), *The Emergent Self*, Ithaca: Cornell University Press, qtd. In Hasker, 2023.

Hasker, William, (2011), "Materialism and the Resurrection: Are the Prospects Improving?", *European Journal for the Philosophy of Religion*, 3(1): 83-103, qtd. In Hasker, 2023.

Hick, J., (1976), *Death and Eternal Life*, New York: Harper & Row, qtd. In Steinhart, 2008.

Hick, John, (1983), *Philosophy of Religion*, 3rd edition, Englewood Cliffs: Prentice-Hall, qtd. In Hasker, 2023.

Kimberg, D.Y., & Farah, M.J., (December 1993), "A unified account of cognitive impairments following frontal lobe damage: the role of working memory in complex, organized behavior", *Journal of Experimental Psychology: General*, 122(4): 411-28.

van Inwagen, Peter, (1998), *The Possibility of Resurrection*, Westview Press; 1st edition.

Merricks, Trenton, (2009), "The Resurrection of the Body", in Thomas P. Flint and Michael C. Rea (eds.), *The Oxford Handbook of Philosophical Theology*, Oxford University Press.

- van Inwagen, Peter, (1992 [1978]), "The Possibility of Resurrection", *International Journal for the Philosophy of Religion*, 9: 114–21; reprinted in Paul Edwards (ed.), *Immortality*, New York: Macmillan, 1992, pp. 242–46 (page references are to Edwards (ed.) 1992), qtd. In Hasker, 2023.
- West, Christopher, (2004), *Theology of the Body for Beginners*, Ascension Press.
- Zimmerman, Dean A., (1999), "The Compatibility of Materialism and Survival: The 'Falling Elevator' Model", *Faith and Philosophy*, 16(2): 194–212, qtd. In Hasker, 2023.
- Zimmerman, Dean A., (2010), "Bodily Resurrection: The Falling Elevator Model Revisited", in George Gasser (ed.), *Personal Identity and Resurrection: How Do We Survive Our Death?*, Farnham, England: Ashgate Publishing, pp. 51–66, qtd. In Hasker, 2023-
- Steinhart, Eric, (2008), "The Revision Theory of Resurrection", *Religious Studies*, 44(1): 1–19, March 2008.